

تأثیر ساختار هژمونیک نظام بین الملل بر پدیده نظم در سیستم تابع خلیج فارس

طرح موضوع

اصولاً گستره جغرافیایی خلیج فارس به علت اهمیت ذاتی آن در سیاست بین الملل و اثرگذاری آن در چرخه قدرت سیاسی و اقتصادی نظام بین المللی، بعنوان سیستمی تابع از نظام مذکور مطرح شده و در فرایند تاریخی از مناطق پیرامونی خود متمایز گشته و دقیقاً به همین علت، پیوند استواری میان نظم منطقه خلیج فارس و نظم جهانی برقرار گردیده است. افزون بر آن، ناکارایی داخلی سیستم تابع خلیج فارس، بر شدت تأثیر سیستم کنترل مرکزی بر نظم درونی آن افزوده است، به گونه ای که در ساخت شناسی خلیج فارس، قدرت مداخله گر یعنی کارگزار اصلی نظم سیستمی، بعنوان یکی از بخش های اصلی سیستم تابع مذکور مطرح شده است. بدین سبب در مجموع ساختار نظام بین الملل که ایجاد کننده و شکل دهنده سیستم کنترل مرکزی است، سخت با سیستم تابع خلیج فارس و نظم منطقه گره خورده و تغییر و تحول در آن، بعنوان متغیری مستقل، در دوره های مختلف، تأثیری مستقیم بر نظم مذکور داشته است.

به این ترتیب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تحول ساختار نظام بین الملل از دو قطبی به سیستم هژمونیک ارشادی پس از ۱۹۸۹ و سیستم هژمونیک دستوری پس از یازدهم سپتامبر، آثار متعددی بر پدیده نظم منطقه ای خلیج فارس داشته است و بر همین اساس، بررسی اصلی پژوهش حاضر نیز بر مبنای جیستی نتایج مذکور شکل می گیرد.

در پاسخ به پرسش یادشده، این فرضیه مطرح می شود که سیستم هژمونیک ارشادی ۱۹۸۹ و بویژه سیستم دستوری پس از یازدهم سپتامبر، پدیده نظم را از ابعاد مختلف متحول ساخته است. انشقاق ساختنی و ساختاری در چارچوب کارکردی نظم، سرایت الگوهای رفتاری تعارضی هژمون با پیرامون سیستم تابع خلیج فارس به بخش مرکز پیرامون این سیستم و شکل بخشیدن به سیستم های خاص کنترل الگوهای رفتاری منطقه ای، بویژه بر ضد واحدهای پیرامونی، از جمله نتایج چنین تحوّل است.

برای پاسخ گویی به پرسش اصلی پژوهش و بر محور فرضیه مذکور، ابتدا مفهوم نظم مورد بررسی قرار می گیرد و پس از آن طرح مفهومی ارائه خواهد شد و سرانجام بر پایه این طرح مفهومی به بررسی موضوع پرداخته می شود.

۱. مفهوم نظم

اصولاً نظم بعنوان موضوع علم روابط بین الملل و مرکز ثقل نگرش های سیستمی به شمار می آید. نظم دربرگیرنده شرایط و وضعیت هایی است که در آن سیستم می تواند به اهداف خود دست یابد. به عبارتی، نظم دربرگیرنده ساماندهی الگوهای رفتاری موجود در سیستم به گونه ای است که اهداف تعریف شده سیستم تحقق یابد. بر این پایه می توان نظم را در قالب عناصر زیر، عملیاتی کرد:

- چارچوب کارکردی یا به عبارتی سیستم بعنوان نخستین عنصر شکل دهنده پدیده نظم؛

- الگوهای رفتاری؛

- ساماندهی الگوهای رفتاری در قالب سیستم های کنترل.

۲. طرح مفهومی مطالعه نظم

در سیستم های تابع (منطقه)

اصولاً با بهره گیری از تئوریهای گوناگون در حوزه روابط بین الملل و ترکیب آنها در قالبی نو با محور قرار دادن موضوع مطالعاتی روابط بین الملل، یعنی نظم سیستمی، می توان طرح مفهومی مطالعات منطقه ای به طور اعم و خلیج فارس به صورت اخص و بعنوان یکی از سیستم های تابع در نظام بین الملل را در قالب نمودار یک ارائه کرد.

از آنجا که نظم پدیده ای سیستمی به شمار می آید، طرح مفهومی مذکور ابتدا با بهره گیری از تئوریهای مختلف، زمینه های شکل گیری سیستم تابع را بعنوان چارچوب کارکردی چنین نظامی تبیین می کند و در گام دوم سطوح مختلف شکل گیری الگوهای رفتاری در درون سیستم از جمله موضوعات مهم و یکی از پارامترهای نظم مطرح می گردد و در قالب ورودیهای ناشی از محیط

- دیدگاه ارتباطی کارل دویج؛^۵

- دیدگاه سیستم تابع کانتوری واشپیگل.^۶

بر پایه دو دیدگاه نخست، دو چرخه مهم، یعنی چرخه هژمونی و توازن نیروها (چرخه قدرت) از يك سو و چرخه انباشت سرمایه بر اساس منطق سرمایه‌داری از سوی دیگر قابل مشاهده است که هر دو نیز به شکل گیری سیستم تابع منطقه‌ای در خلیج فارس منجر خواهد شد. در چرخه قدرت بر اساس منطق تعارض، برخی از گستره‌های جغرافیایی نقش مهمی در حفظ، ارتقاء و کاربرد عنصر قدرت و افزایش توان بازیگران درگیر در چرخه بازی می‌کنند که این نقش ارتباطی مستقیم با ویژگی‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک گستره مذکور دارد که گستره جغرافیایی خلیج فارس به علت وجود منابع انرژی، نزدیکی به برخی از قدرتهای بزرگ، موقعیت ارتباطی آن با دیگر مناطق... از چنین کارکردی برخوردار است و در همین راستا در چرخه اقتصاد جهانی نیز با قرار گرفتن در بخش پیرامونی سیستم، تأمین انرژی مورد نیاز سیستم سرمایه‌داری را عهده‌دار است. به عبارتی، موتور محرک نظام سرمایه‌داری یعنی انباشت سرمایه و سود بستگی به کارکرد این بخش از سیستم دارد.^۷

از سوی دیگر، گستره خلیج فارس از دیدگاه ارتباطی کارل دویج نیز مؤید يك سیستم تابع مجزاست؛ چرا که جغرافیا و میزان نفوذپذیری در

سیستمی به بخش ساماندهی الگوهای رفتاری یعنی ساخت‌های کنترل بعنوان دیگر پارامتر نظم وارد می‌شود. در طرح مفهومی مورد نظر، انواع کنترل کننده‌ها نیز تبیین می‌شود که ماحصل فرایند مذکور پدیدار شدن نظم یا بی‌نظمی منطقه‌ای است که در صورت ناتوانی کنترل کننده‌های منطقه‌ای در ساماندهی الگوهای رفتاری و شکل‌گیری شرایط بی‌نظمی، دخالت کنترل کننده‌های برون منطقه‌ای را به دنبال می‌آورد. با تمرکز بر طرح مذکور، این واقعیت نمایان خواهد شد که چارچوب سیستمی و کارایی و ناکارایی‌های نهفته در آن، بخش کنترل مهم‌ترین پارامتر تبیین کننده نظم منطقه‌ای به‌شمار می‌آید و ناکارایی در این حوزه بیشترین اثر را بر نظم مذکور خواهد داشت و تنها سیستمی توان ادامه حیات دارد که از ساخت‌های مؤثر در این حوزه برخوردار باشد.^۲ به هر حال طرح مذکور زمینه‌های تئوریک لازم را برای بررسی چارچوب کارکردی پدیده نظم در خلیج فارس فراهم می‌کند.

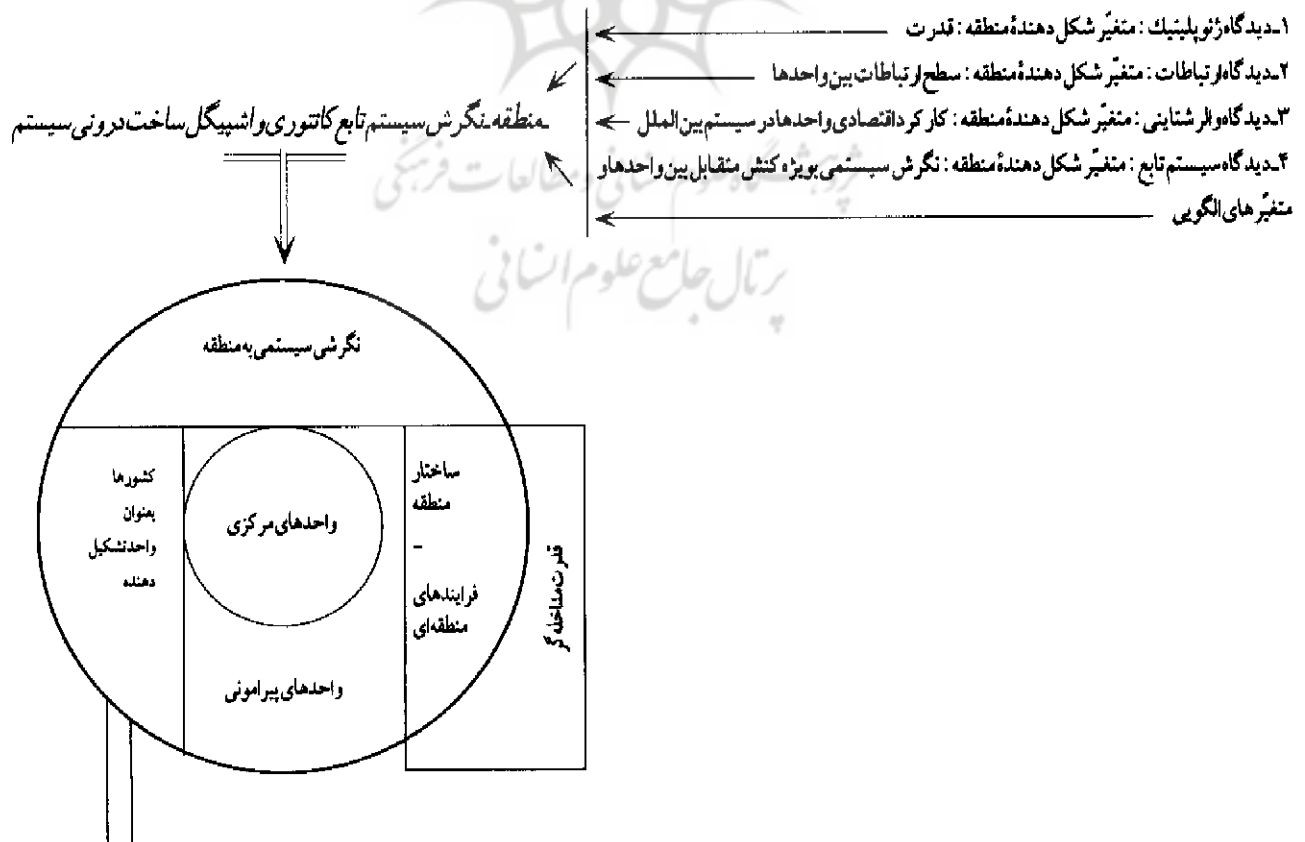
۳. علل شکل‌گیری سیستم تابع خلیج فارس

اصولاً در روابط بین‌الملل منطقه‌ای از چهار منظر تئوریک می‌توان شکل‌گیری سیستم تابع خلیج فارس را تبیین کرد:

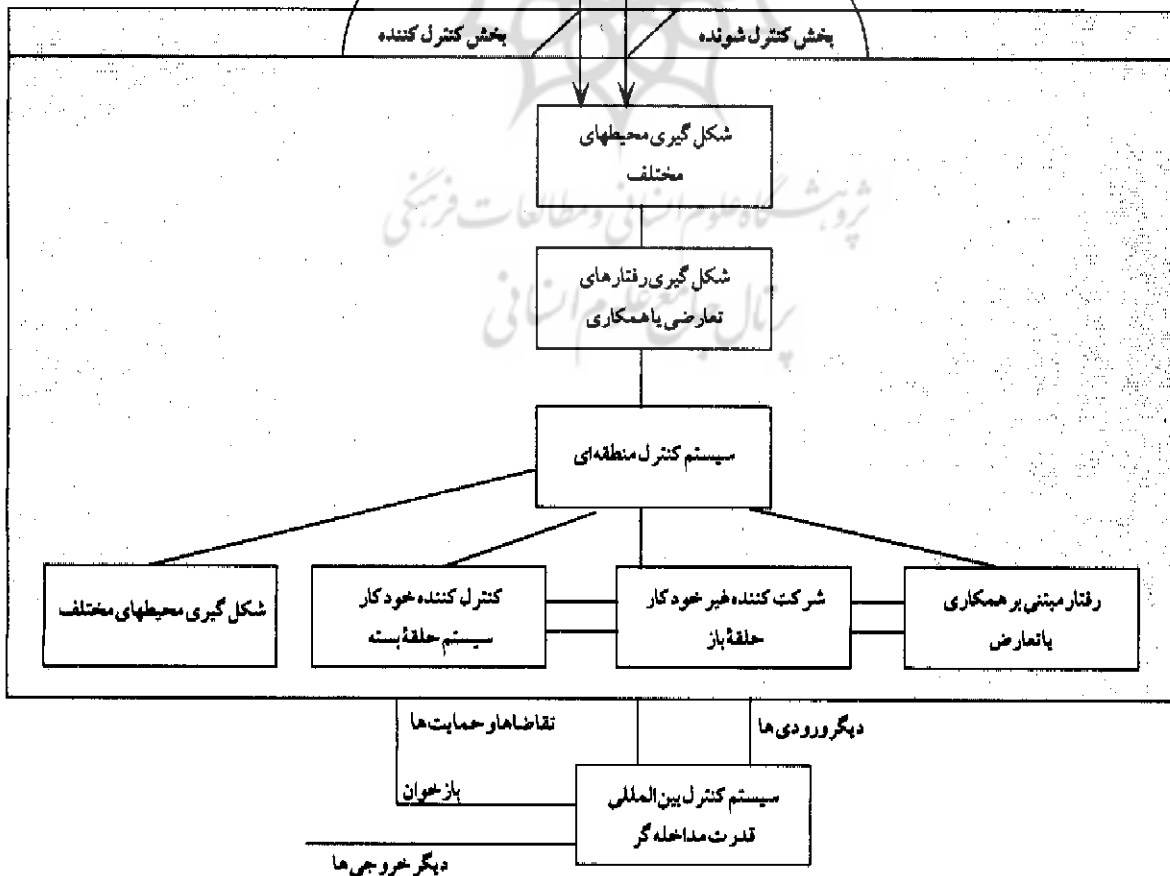
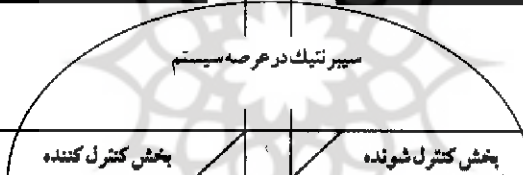
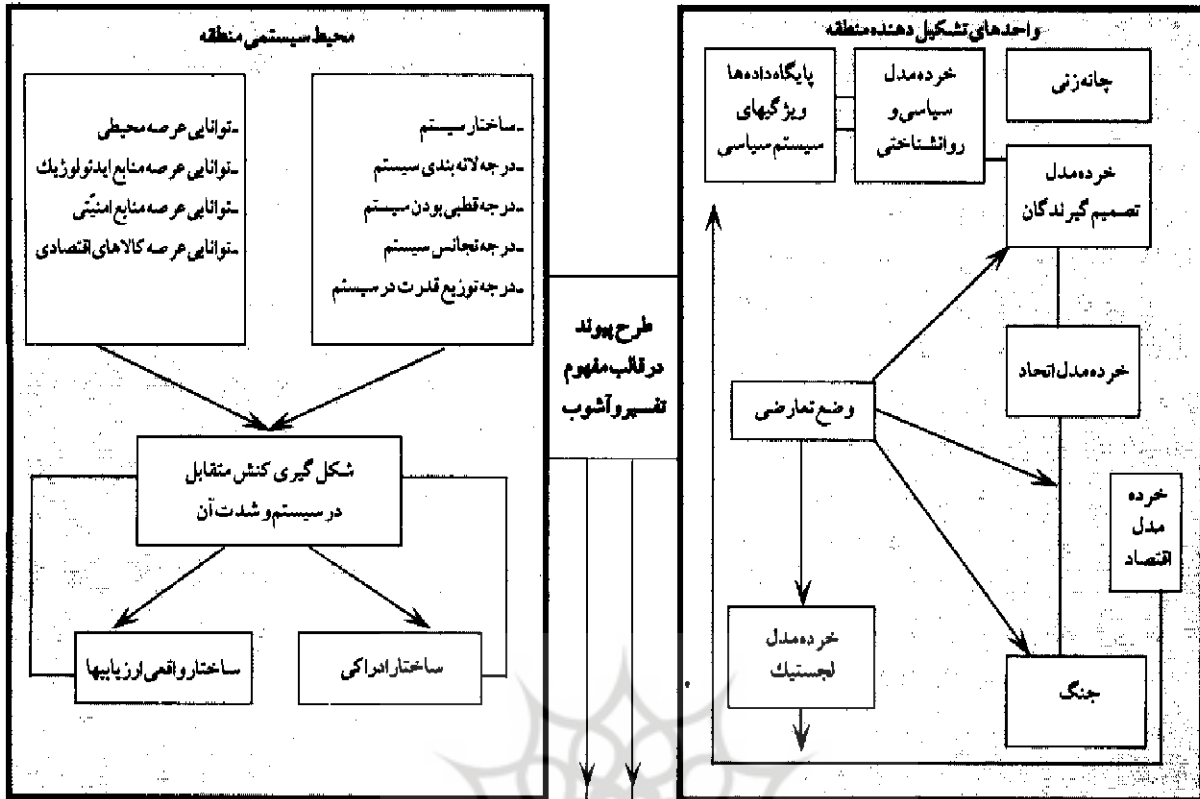
- دیدگاه ژئوپلیتیک و قدرت محور؛^۲

- دیدگاه اقتصاد جهانی و الرشتاین؛^۳

نمودار ۱- طرح مفهومی و تئوریک مطالعات منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل

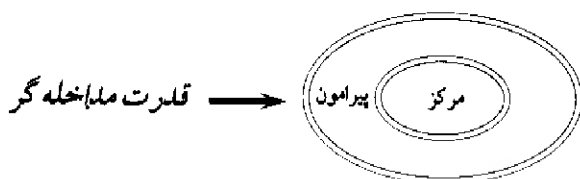


حوزه شکل گیری رفتارهای درون منطقه ای و حکونگی بایدار سازی نظم سیستمی آن



سیستم و مطرح بودن خلیج فارس بعنوان یکی از حوزه‌های ژئوپلیتیکی در منطقه ژئواستراتژیک غرب، ابتدا آمریکا و انگلستان به مثابه دو قدرت تشکیل دهنده بخش مداخله گر مطرح بودند ولی انگلستان به علت ناکارایی در رقابت قدرت، خود را از حضور مستقیم در سیستم تابع خلیج فارس کنار کشید و آمریکا بعنوان قدرت مداخله گر در مناطق ژئوپلیتیکی موجود در بلوک غرب مطرح گردید و از راه دکترین نیکسون-کیسینجر به اعمال نقش پرداخت^{۱۰} و سرانجام با فروپاشی شوروی، شکل گیری سیستم هژمونیک ارشادی در ابتدا و سیستم هژمونیک دستوری پس از یازدهم سپتامبر^{۱۱} عملاً جایگاه آمریکا به مثابه قدرت مداخله گر تحکیم شد. بدین سان در مرحله نخست می توان ساخت سیستم تابع خلیج فارس را به گونه زیر ترسیم کرد:

نمودار ۲- ساخت درونی سیستم تابع خلیج فارس



در مرحله دوم از طراحی سیستم‌ها بطور اعم و سیستم‌های تابع بطور اخص، عامل کنترل بعنوان محور طراحی و ساخت بندی سیستم مطرح می گردد. همه سیستم‌ها برای بقا و تداوم، نیازمند فرایند و ساخت کنترلی هستند. این موضوعی است که در سیستم‌های زنده نیز دیده می شود و سیبرنتیک بعنوان موج تازه تئوری سیستم‌ها آن را در دستور کار خود قرار می دهد. سیبرنتیک با تأکید بر موضوع الگوهای رفتاری سیستم و چگونگی ساماندهی آنها به منظور دستیابی به نظم، ساخت خاصی را برای سیستم‌ها تصور می کند که کارکرد اصلی آنها، اعمال فرایند کنترل است. بر این پایه همه ساخت‌های سیستم که با توجه به ویژگیهای کارگزاران آن شکل می گیرد در خدمت دو ساخت اصلی، تحت عنوان ساخت کنترل کننده و کنترل شونده است.^{۱۲} در همین راستا سیستم تابع خلیج فارس از دو بخش کنترل کننده و کنترل شونده تشکیل شده است. به عبارتی همه بخش‌های مرکز-پیرامون و مداخله گر را می توان در دو بخش بالا طراحی کرد. بر این پایه می توان ساخت‌های کنترلی (احتمالی) زیر را در سیستم تابع خلیج فارس تشخیص داد:

+ سیستم‌های کنترل رسمی از جمله:

- سیستم امنیت جمعی منطقه‌ای؛

- رژیم‌های بین المللی منطقه‌ای در حوزه‌های اقتصادی،

محیطی ...

- جامعه امنیتی ادغام شده کارل دوپچ

+ سیستم‌های کنترل غیر رسمی

- توازن نیروها اعم از ساده یا پیچیده؛

درون این گستره، حساسیت نظام‌های سیاسی موجود را در برابر حوادث احتمالی و در برابر یکدیگر بسیار افزایش داده است و همچنین پارامترهای مورد نظر ویلیام تامپسون، میخائیل برجه، کانتوری و اشپیگل (از تئوری پردازان دیدگاه سیستم تابع) یعنی مجاورت چندین بازیگر، وجود مرزهای جغرافیایی متمایز، شناسایی دیگران، بالا بودن شدت رسوخ پذیری خلیج فارس در برابر سیستم مسلط و برتر، شکل گیری سیستمی متمایز را سبب شده است.^{۱۳}

۴. ساخت شناسی سیستم تابع خلیج فارس

ساخت سیستم تابع خلیج فارس بعنوان چارچوب کارکردی پدیده نظم، نخستین شاخص تشکیل دهنده مفهوم نظم منطقه‌ای به شمار می آید. ساخت سیستم‌ها به طور اعم و سیستم تابع خلیج فارس به طور اخص در دو مرحله قابل طراحی علمی و شناسایی است. در مرحله نخست، ساخت مذکور بر پایه شباهت‌ها و تفاوت‌های اعضاء و کارگزاران سیستم صورت می گیرد که در این مرحله متغیر الگویی سطح انسجام از جمله شاخص‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سازمانی مهمترین معیار ساخت بندی سیستم و تعیین مرزبندیهای درونی آن محسوب می شود. بر این پایه، در سیستم تابع خلیج فارس دو بخش مرکز و پیرامون را می توان تشخیص داد. بخش مرکزی سیستم، متشکل از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است که گذشته از شباهت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، انسجام سازمانی آنها را از دیگر بخش‌ها بویژه بخش پیرامونی متمایز می کند. از سوی دیگر، ایران و عراق شکل دهنده بخش پیرامونی سیستم تابع خلیج فارس به شمار می آیند زیرا عملاً به علت ویژگیهایی از بخش مرکزی حذف شده‌اند اما به دلیل همجواری جغرافیایی، در سیستم تابع دارای نقش بوده و درجه اثرگذاری آنها بر نظم منطقه‌ای بسیار بالا است و در بسیاری از موارد در پاسخ به این نوع اثرگذارها بوده که بخش مرکزی سیستم تابع خلیج فارس انسجام سازمانی بیشتری یافته است.^{۱۴}

از سوی دیگر، سیستم‌های تابع بخشی از نظام بین الملل محسوب می شوند و بدین سبب در ساخت سیستم‌های مذکور بخش‌هایی وجود دارد که نقش پیوندی بازی می کنند و به عبارتی، حلقه اتصال سیستم تابع با نظام بین الملل به شمار می آیند. این بخش‌ها از مشارکت مهم قدرتهای اصلی نظام بین الملل، و به بیان دیگر، از مشارکت کنترل کننده‌های مرکزی سیستم در خرده سیستم‌ها شکل می گیرد و برخلاف دو بخش مرکز و پیرامون، این بخش متغیر بوده و در دوره‌های زمانی مختلف، کشورهای مختلفی بعنوان کارگزاران مطرح می شوند.

سیستم تابع خلیج فارس نیز بعنوان یکی از خرده سیستم‌های بین الملل از این قاعده مستثنی نیست. برای تشخیص این بخش باید به ساخت شناسی سیستم کنترل نظم در سطح کلی توجه کرد. در این راستا، در دوره پس از جنگ جهانی دوم، به علت ساخت دو بلوکی

- هژمونی؛

- جامعه امنیتی کثرت‌گرا؛

- کنسرت قدرتهای بزرگ منطقه‌ای.

از سوی دیگر دیدگاههای واقع‌گرا و نولیبرال نیز بعنوان مکمل ثوری سبیرتیک، شکل‌گیری چنین سیستم‌هایی را تبیین می‌کنند. واقع‌گرایی بر مبنای پارامتر قدرت انواع گوناگونی از سیستم‌های کنترل را تشخیص می‌دهد که هژمونی، توازن نیروها اعم از ساده یا پیچیده و کنسرت، مهمترین آنها به‌شمار می‌آید (نمودار ۳). از سوی دیگر دیدگاه نولیبرال نیز با مینا قرار دادن وابستگی متقابل پیچیده، آثار آن را در شکل‌گیری سیستم‌های کنترل مورد توجه قرار می‌دهد. در این دیدگاه رژیم‌های بین‌المللی منطقه‌ای بویژه در قالب رژیم‌های رسمی امنیتی، اقتصادی، جامعه امنیتی ادغام شده یا رژیم‌های غیررسمی از جمله جامعه امنیتی کثرت‌گرا مهمترین سیستم‌های کنترل محسوب می‌شوند.^{۱۲}

۵. سطوح پیوند سیستم تابع خلیج فارس

و ساختار نظام بین‌الملل

اصولاً هر سیستمی متشکل از مجموعه‌ای از خرده سیستم‌ها (یا سیستم‌های تابع) است که بر پایه دو اصل، یعنی اصل کل به جزء و اصل سلسله‌مراتب ساماندهی شده‌اند. به سخن دیگر، در درون هر سیستم مجموعه‌ای از خرده سیستم‌ها وجود دارند که روابط آنها با سیستم‌های بزرگتر بر پایه سلسله‌مراتب تنظیم گردیده است. سیستم‌های بین‌المللی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اصولاً سه سطح را می‌توان در این سیستم‌ها تشخیص داد. در سطح نخست، سیستم مسلط قرار دارد؛ در سطح دوم سیستم منطقه‌ای است و سرانجام در سطح سوم کشورها بعنوان سیستم‌های کوچکتر در درون آنها جای گرفته‌اند و رابطه آنها به صورت سلسله‌مراتبی و از کل به جزء ساماندهی شده است. بنابراین حلقه پیوندی میان این سطوح وجود دارد که در حوزه کنترلی، این حلقه پیوند را باید در سیستم کنترل مرکزی جستجو کرد که تجلی بخش ساختار سیستم نیز به‌شمار می‌آید. بنابراین سیستم تابع خلیج فارس نیز یکی از سیستم‌های منطقه‌ای در نظام بین‌المللی است که در قالب اصل سلسله‌مراتب با نظام بین‌الملل ارتباط و پیوند دارد و از نظام بین‌الملل و فرایندهای کنترلی آن متأثر می‌شود.

از سوی دیگر، سیستم‌های تابع هر چه ناکارایی داخلی بیشتری داشته باشند، شدت اثرپذیری آنها از سیستم مسلط بیشتر خواهد شد و بنابراین پیوند بیشتری با ساختار سیستم (بعنوان مبنای شکل‌گیری سیستم‌های کنترل نظم) پیدا خواهند کرد.

در این راستا در بررسی و طراحی ساخت سیستم تابع خلیج فارس بعنوان چارچوب کار کردی پدیده نظم، دو ناکارایی عمده نمایان می‌گردد که اتفاقاً ناکارایی ذاتی و ماهوی سیستم مذکور نیز

به‌شمار می‌آید. نبود وابستگی متقابل میان اجزای سیستم یا به عبارتی میان کارگزاران و بخش‌های سیستم تابع خلیج فارس و متناسب نبودن توزیع قدرت، از جمله مهمترین ناکارایی‌های سیستمی خلیج فارس محسوب می‌شود.^{۱۳} این موضوع از یک سو اهمیت ذاتی خلیج فارس در چرخه قدرت و اقتصاد جهانی از سوی دیگر، ارتباط شدیدی میان آن و سیستم کنترل مرکزی برقرار می‌کند و به همین سبب بخش سوم سیستم تابع خلیج فارس تحت عنوان بخش مداخله‌گر شکل می‌گیرد که به علت ضعف بخش مرکزی و پیرامونی و آسیب‌پذیرهای سیستمی، اثرگذاری فراوانی بر نظم منطقه‌ای آن دارد. بر این پایه، هر گونه ساخت‌شناسی سیستم و ایجاد ساز و کارهای ساماندهی الگوهای رفتاری و ایجاد نظم، بی‌توجه به ساخت مداخله‌گر امکانپذیر نیست و به عبارتی پیوند بسیار استواری میان سیستم تابع خلیج فارس و سیستم کنترل مرکزی وجود دارد؛ سیستم کنترلی که در تبیین آن باید به ساختار سیستم توجه کرد. نتیجه اینکه ارتباط و پیوند استواری میان سیستم تابع خلیج فارس و سیستم کنترل مرکزی و از این راه ساختار نظام بین‌الملل وجود دارد و به این سبب تحولات ساختاری آثار بلافضلی بر پدیده نظم در سیستم تابع خلیج فارس خواهد گذاشت.

بر این اساس، در بررسی تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر پدیده نظم در سیستم تابع خلیج فارس، شاهد دو متغیر عمده یعنی متغیر مستقل ساختار نظام بین‌الملل و متغیر وابسته نظم منطقه‌ای خلیج فارس هستیم. اما تبیین رابطه مذکور مستلزم تبیین متغیرهای دیگری است که سبب تحقق یافتن فرایند تأثیرگذاری می‌شوند. در این راستا ساختار نظام بین‌الملل در درجه نخست سبب شکل‌گیری سیستم‌های کنترل مرکزی با ساخت و الگوهای رفتاری معین می‌شود که این سیستم‌ها بر پدیده نظم در خلیج فارس اثرگذار خواهند بود. به سخن دیگر، رابطه زیر را می‌توان تشخیص داد:

ساختار نظام بین‌الملل ← شکل‌گیری سیستم‌های کنترل مرکزی ← پدیده نظم در خلیج فارس
ساختار نظام بین‌الملل نیز از دیدگاه و التز بعنوان بنیانگذار دیدگاه ساختارگرا در روابط بین‌الملل متشکل از پارامترهای زیر است:

- اصل نظم بخش (اصل آنارشی)

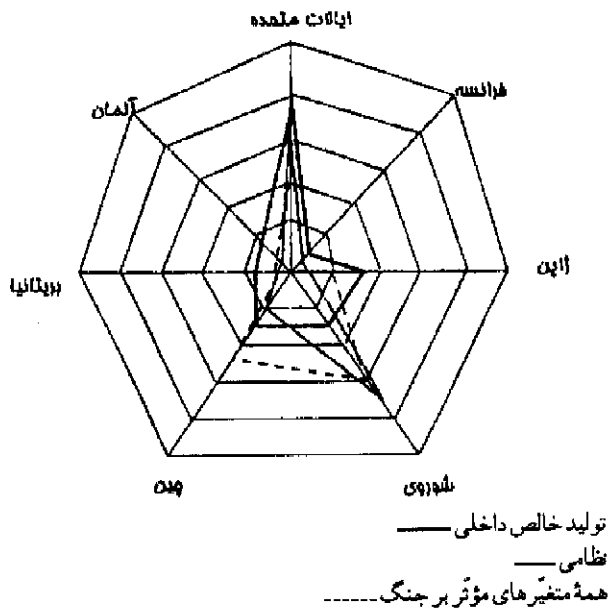
- واحدهای تشکیل دهنده سیستم

- کارکرد مشابه آنها

- چگونگی توزیع قدرت میان واحدها

از این دیدگاه سه ویژگی نخست تقریباً در نظام بین‌الملل پایدار است و تنها توزیع قدرت میان واحدهاست که می‌تواند تغییر کند و از آن طریق ساختار سیستم متحول شود.^{۱۵} بدین‌سان با مینا قرار دادن اصل آنارشی، و در نظر گرفتن دولتها بعنوان کارگزار روابط بین‌الملل و کارکرد مشابه آنها یعنی تأمین امنیت، چگونگی توزیع قدرت و تغییر و تحول آن، سیستم‌های گوناگونی از کنترل نظم پدید

نمودار ۵- ساختار قدرت در دوره زمانی ۱۹۹۷-۱۹۹۶



جدول شماره ۳: بررسی مقایسه‌ای توانمندی کشورها

در اواخر دوره دو قطبی

کشور	تولید خالص داخلی	تنامی متغیرهای مرتبط با جنگ
آلمان	۷	۵
بریتانیا	۶	۲
فرانسه	۱۵	۲۸
شوروی	۱۳	۳۰
ژاپن	۱۳	۱۰
ایران	۶	۲
ایالات متحده	۳۳	۱۸

اعداد و آمارها در خصوص نحوه توزیع قدرت گویای این واقعیت است که ساختار نظام تازه بین‌الملل یعنی پس از فروپاشی شوروی، ساختاری تک قطبی با محوریت آمریکا است. قدرت نسبی آمریکا از اواخر دهه ۱۹۹۰ بالاتر از دیگران قرار دارد و بعنوان تنها قطب مطرح است. بنابراین در نخستین وهله شاهد پیدایش ساختاری تک قطبی هستیم اما اراده آمریکا برای دخالت در مسائل مختلف سیستم و عهده دار نظم تازه سیستمی، در کنار برتری قدرت سبب شکل‌گیری سیستم هژمونیک کنترل نظم است. نتیجه اینکه از تحولات ساختاری پس از فروپاشی شوروی، سیستم هژمونیک پدید آمده است. اما در دهه ۱۹۹۰، سیستم هژمونیک به رهبری آمریکا نیز خود را در الگوهای گوناگون نمایان ساخته است. در دوره پس از فروپاشی، شاهد شکل‌گیری سیستم هژمونیک ارشادی هستیم که در کنار خصلت هژمونیک، ویژگی ارشادی و دموکراتیک نیز دارد؛ دموکراتیک و ارشادی به

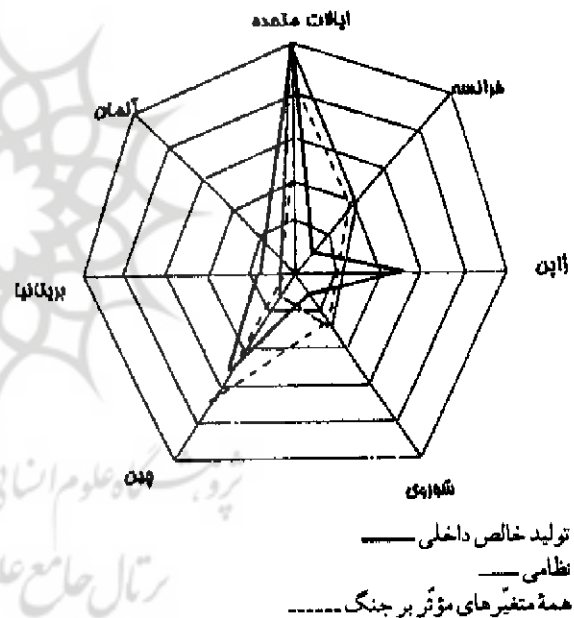
می‌آیند که با اثرگذاری بر نظم منطقه‌ای آن را متحول می‌سازند. بدین سان نخستین ضرورت در تبیین اثرگذاری ساختار نظام بین‌الملل بر پدیده نظم در خلیج فارس، شناخت ساختار نظام تازه بین‌الملل یعنی نظام پس از ۱۹۸۹ است.

۱-۶ ساختار نظام تازه بین‌الملل

از دیدگاه کنت والتز، از متغیرهای پیش‌گفته، تغییر در توزیع توانیها در میان بازیگران، مهمترین عامل رایج در تحولات سیستمی و آنهم تحول ساختاری به‌شمار می‌آید. بنابراین برای تشخیص تحولات ساختاری یا شکل‌گیری ساختار تازه باید به سنجش عامل قدرت در قالب توزیع توانیها پرداخت.

در این راستا، با مقایسه توانمندیهای کشورهای بزرگ در دوره پس از جنگ جهانی دوم و بعد از فروپاشی شوروی می‌توان به تحولات سیستمی و ساختار تازه آن پی برد. نحوه توزیع قدرت در دوره‌های مذکور می‌تواند در قالب نمودارها و جدولهای زیر نشان‌داد: ۱۶

نمودار ۶- ساختار قدرت در اواخر دوره دو قطبی



جدول شماره ۲: بررسی مقایسه‌ای توانمندی کشورها

در سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۶

کشور	تولید خالص داخلی	تنامی متغیرهای مرتبط با جنگ
آلمان	۹	۶
بریتانیا	۶	۲
فرانسه	۳	۱۲
شوروی	۲۲	۱۰
ژاپن	۳	۵
ایران	۶	۲۸
ایالات متحده	۲۱	۳۳

میان بخشی از واحدهای منطقه نسبت به تعدیل یا حذف آنها اقدام کند.

از سوی دیگر چنانچه بین قدرت هژمون و برخی از واحدهای منطقه‌ای تعارضی باشد، بویژه اینکه واحدهای مذکور در یکی از بخش‌های مرکز یا پیرامون متمرکز باشند، و بین مرکزی‌ها و پیرامونی‌ها نیز بنیان‌های شکل‌گیری تعارضات موجود و بدینی بر روابط آنها سایه افکنده باشد، در این صورت هژمون می‌تواند سبب انشقاق ساختی در درون سیستم گردد.

در سیستم تابع خلیج فارس به علت حاکمیت الگوهای رفتاری تعارضی بین آمریکا بعنوان هژمون و دو قدرت در بخش پیرامونی یعنی ایران و عراق از یک سو و حاکم نبودن الگوهای رفتاری مبتنی بر همکاری میان شورای همکاری خلیج فارس و ایران و عراق از سوی دیگر، عملاً کارکرد هژمون در جهت ایجاد انشقاق ساختی سیستم بوده است؛ بویژه اینکه زمینه‌های تعارض میان ایران و عراق بعنوان بخش پیرامون و کشورهای مرکزی یعنی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس وجود داشته و کشورهای مذکور که بیشتر به مثابه دولتهای ذره‌ای در نظام بین‌الملل مطرح هستند، سخت احساس ناامنی می‌کنند.^{۱۷} به عبارت روشن‌تر، هژمون با به‌کارگیری سیستم‌های تأمین مورد نظر خود و ایجاد جاذبه برای کشورهای ذره‌ای در بخش مرکزی سیستم تابع خلیج فارس که با معضلات امنیتی ناشی از بخش پیرامونی روبرو هستند، عملاً سبب فاصله گرفتن بخش‌های منطقه‌ای از یکدیگر می‌شود و این درحالی است که اختلافات هژمون با بخش پیرامون نیز سبب دستکاری روابط دو بخش سیستم و دور شدن آنها از یکدیگر می‌شود. بدین سان عملاً سیستم به دو بخش سخت متمایز یعنی مرکز با محوریت هژمون و پیرامون بعنوان قطب مخالف هژمون تبدیل می‌گردد.

۱-۲-۲-۶- ایجاد انشقاق ساختاری در سیستم تابع خلیج فارس
ساختار سیستم گویای نحوه توزیع قدرت بین واحدهای موجود در آن است. در این راستا قدرت می‌تواند به حالت‌های گوناگون از جمله به صورت تمرکز در واحد خاص، پراکندگی در بین دو واحد یا پراکندگی بین چندین بازیگر توزیع شده باشد که به دنبال آن، سیستم‌های هژمون، توازن نیروهای ساده، توازن نیروهای پیچیده یا کنسرت قدرتهای موجود، بعنوان کارگزاران نظم منطقه‌ای ظاهر می‌شوند. در سیستم تابع خلیج فارس، قدرت اصولاً بین سه واحد یعنی ایران، عراق و عربستان توزیع شده و این درحالی است که کشورهای ذره‌ای نیز در سیستم وجود دارند و از این منظر سیستم با ناکارایی ذاتی روبروست. اما پیوند استوار بین قدرت هژمون یعنی آمریکا و سیستم تابع خلیج فارس عملاً سبب قطبی شدن سیستم و پدید آمدن قطب‌های مخالف با یکدیگر گردیده است. بدین سان هژمون در وهله نخست بخشی از سیستم

این مفهوم که در اعمال فرایند کنترل، قدرتهای عمده در سیستم و نهادهای بین‌المللی موجود یعنی سازمان ملل متحد را نیز بعنوان بازوی مشورتی و کمکی در نظر دارد و نوعی مشارکت برای آنان قائل است. نمود این موضوع را می‌شد در نخستین جنگ بر ضد عراق دید. اما به نظر می‌رسد که این دوره، دوره‌ای گذرای در فرایند تکاملی سیستم کنترل هژمونیک بوده و با پیش‌آمدهایی همچون رویدادهای یازدهم سپتامبر، سیستم عملاً به سوی سیستم هژمونیک دستوری و استبدادی پیش رفته است که نمود آنرا می‌توان به خوبی در جریان افغانستان مشاهده کرد. بدین ترتیب می‌توان گفت که ساختار موجود، سبب شکل‌گیری سیستم هژمونیک از نوع دستوری و استبدادی شده است.

۲-۶- تأثیر ساختار هژمونیک نظام بین‌الملل بر پدیده نظم

منطقه‌ای خلیج فارس

چنان که ملاحظه شد، اصولاً پدیده نظم بعنوان مفهومی انتزاعی در علم روابط بین‌الملل، در قالب سه پارامتر اساسی یعنی چارچوب کارکردی (سیستم)، الگوهای رفتاری، ساماندهی الگوهای رفتاری و وضعیت تعریف می‌شود. بنابراین در بررسی تأثیر ساختار تازه یعنی ساختار هژمونیک و سیستم کنترل حاصل از آن بر پدیده نظم منطقه‌ای خلیج فارس، باید تأثیرات ساختار مذکور بر پارامترهای سه‌گانه تشکیل‌دهنده نظم مورد بررسی دقیق علمی قرار گیرد.

۱-۲-۶- تأثیر ساختار هژمونیک بر چارچوب کارکردی

پدیده نظم در سیستم تابع خلیج فارس

۱-۱-۲-۶- ایجاد انشقاق در ساخت درونی سیستم

اصولاً یکی از ویژگی‌های نظام هژمونیک بین‌الملل بویژه نوع دستوری آن، حضور در تمامی سیستم‌های تابع موجود و اعمال نقش در درون آنها است. از سوی دیگر، سیستم‌های تابع، خود بر اساس متغیرهای الگویی به بخش‌های متمایز مرکز-پیرامون تقسیم می‌شوند. بنابراین هژمون می‌تواند دو نوع نقش در ساخت سیستم‌های مذکور بازی کند. نخست اینکه هژمون می‌تواند افزایش سطح انسجام ساختی بین مرکز-پیرامون را به دنبال آورد و از سوی دیگر ممکن است سبب انشقاق بیشتر بین مرکز-پیرامون شود. نوع اثرگذاری آن یعنی اعمال نقش انسجام بخشی یا ایجاد انشقاق، بستگی به نوع الگوهای رفتاری هژمون و واحدهای سیستم تابع مورد نظر دارد. به سخن دیگر، الگوهای رفتاری تعارضی با همکاری بین هژمون و واحدهای وابسته به سیستم‌های تابع می‌تواند سبب کارکرد دوگانه قدرت مذکور شود. در صورت حاکمیت شرایط همکاری بین هژمون و واحدهای منطقه‌ای اعم از مرکز و پیرامون و حاکم نبودن الگوهای رفتاری تعارضی بین این دو گروه، هژمون می‌تواند نقش انسجام بخشی بازی کند و حتی در صورت وجود تعارضات

را بر پایه قدرت خود از آن جدا کرده و به صورت جداگانه ساماندهی کرده است. به عبارتی از این جهت قطب قدرت آمریکا با شورای همکاری خلیج فارس در برابر قطب ایران و قطب عراق قرار گرفته است. بدین ترتیب هر چند سیستم تابع خلیج فارس از نظر توزیع قدرت دچار ناکارایی ذاتی است، اما دستکاری قدرت هژمون یعنی آمریکا در ساختار قدرت منطقه نه تنها از ناکارایی آن نکاسته بلکه به گونه‌ای دیگر سیستم را با ناکارایی رویه‌رو ساخته است. در این وضع دولتهای فراهی سیستم با پشتیبانی هژمون خود را بعنوان قطب برتری تصور می‌کنند که دیگر قطبهای منطقه‌ای یارای مقاومت در برابر آنها را ندارند و به همین سبب شاهد حل نشدن اختلافات موجود و حتی گاه شعله‌ور شدن آنها هستیم. از سوی دیگر، قدرت هژمون سعی در ایجاد ساختارهای تازه‌ای از قدرت در منطقه داشته است که از آن جمله می‌توان از طرح ۶+۲ یاد کرد که در ساختار مذکور عملاً قدرتهای برون منطقه‌ای بعنوان جایگزین دو قدرت مهم منطقه یعنی ایران و عراق تصور شده‌اند.

۶-۲-۱-۳- فرایندهای سیستمی خلیج فارس و قدرت هژمون

یکی دیگر از نتایج سیستم هژمونیک موجود را باید در اثر گذاری آن بر فرایندهای موجود در سیستم تابع خلیج فارس جستجو کرد. در حال حاضر مهمترین فرایندی که بیشترین تأثیرپذیری را از ساختار هژمونیک نظام بین‌الملل داشته، فرایند ارتباطی سیستم تابع خلیج فارس است. اصولاً خلیج فارس به علت واقع شدن در کنار چند سیستم تابع، از منظر کارکرد ارتباطی، موقعیت ممتازی دارد و تحولات نظام بین‌الملل و فروپاشی شوروی و به دنبال آن پیدایش سیستم تابع تازه‌ای تحت عنوان آسیای مرکزی و قفقاز نیز بر اهمیت آن افزوده است. بدین ترتیب در وهله نخست خلیج فارس می‌تواند چون یک پل ارتباطی عمل کند اما در حال حاضر به علت روابط غیردوستانه قدرت هژمون در نظام بین‌الملل یعنی آمریکا با بخش پیرامونی خلیج فارس و بویژه ایران از یک سو و حضور آن بعنوان یکی از قطبهای موجود قدرت در دیگر سیستم‌های تابع، عملاً امکان شکل‌گیری و تکامل چنین فرایندی فراهم نیامده و در حقیقت از اقدام مذکور به عنوان بخشی از سیاست‌های کنترلی در منطقه استفاده شده است.^{۱۸}

۶-۲-۲- تأثیر هژمون بر الگوهای رفتاری در درون سیستم

تابع خلیج فارس

از دیگر آثار ساختار هژمونیک نظام بین‌الملل بر پدیده نظم در خلیج فارس باید از تأثیر آن بر الگوهای رفتاری سیستم مذکور (بعنوان بخشی از نظم) یاد کرد. در حوزه روابط بین‌الملل الگوهای رفتاری در دو قالب کلی همکاری و تعارض تعریف می‌شود. ساختار هژمونیک نظام بین‌الملل در این راستا سبب توسعه هر دو الگوی رفتاری در درون سیستم خلیج فارس گردیده است. اما این

الگوها هر یک در بخشی از سیستم اعمال شده است. اصولاً هژمون در وهله نخست سبب توسعه همکاری و الگوهای رفتاری مربوط در بخش مرکزی سیستم شده و به علت اهمیت ذاتی این بخش در سیاست‌ها و منافع جهانی آن، سعی در حفظ آنها در سیستم داشته است.^{۱۹} اما به علت نبود نگرش یکسان به سیستم و وجود حوزه‌های تعارض با پیرامون، الگوهای رفتاری تعارضی را نیز در سیستم تابع خلیج فارس افزایش داده است و در حقیقت با شکل بخشیدن اتحادها و ائتلافها با بخش مرکز، عملاً سبب سرایت رفتارهای تعارض آمیز هژمون با بخش پیرامونی خلیج فارس به مرکز سیستم مذکور (در برابر پیرامونی‌ها یعنی ایران و عراق) گردیده است.

شواهد کلی پس از جنگ خلیج فارس گویای این واقعیت است که ایالات متحده تشویق کننده استراتژی امنیت رقابتی بوده است و در ایجاد امنیت مستثنی بر همکاری، یا ناتوان بوده یا اراده‌ای در آن خصوص نداشته است؛ یعنی در زمینه امنیت بعنوان بالاترین ارزش منطقه‌ای، بیشتر تشویق کننده الگوهای رفتاری تعارض آمیز در بین بازیگران منطقه‌ای بوده است.^{۲۰}

۶-۲-۳- تأثیر ساختار هژمونیک بر ساماندهی الگوهای رفتاری در خلیج فارس

سرانجام مهمترین پیامد ساختار هژمونیک نظام بین‌الملل را باید در تأثیر آن بر ساماندهی الگوهای رفتاری و شکل بخشیدن به سیستم‌های مربوطه بعنوان یکی از مهمترین اجزای تشکیل دهنده پدیده نظم جستجو کرد. در این راستا ساماندهی الگوهای رفتاری سیستم اصولاً معطوف به کنترل ایران و عراق بعنوان دو قدرت پیرامونی سیستم مذکور بوده است. بدین ترتیب کالبدشکافی سیستم‌های مذکور می‌تواند گویای تأثیر ساختار هژمونیک بر رهبری آمریکا در این حوزه به‌شمار آید.

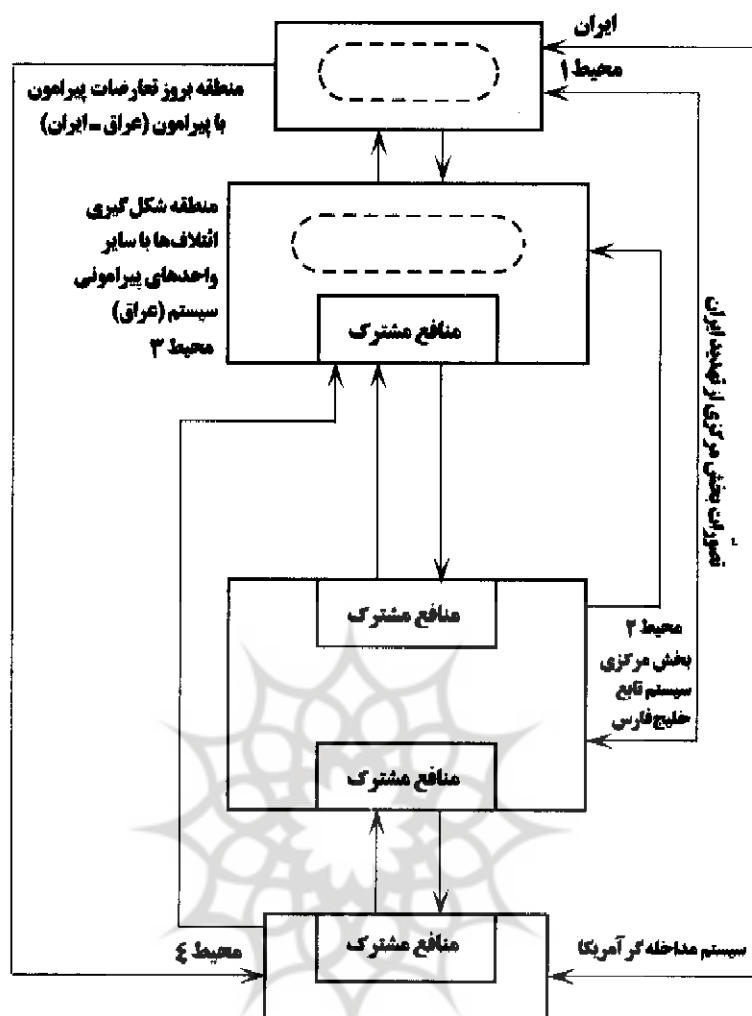
۶-۲-۱-۳- آمریکا و ساماندهی الگوهای رفتاری در سیستم تابع

خلیج فارس پس از پیروزی انقلاب اسلامی

درگیری آشکار آمریکا را باید در نظم منطقه‌ای خلیج فارس در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تحولات منطقه‌ای پس از آن جستجو کرد. پیروزی انقلاب اسلامی و خروج رسمی ایران از حوزه سیاست دوستونی آمریکا در نظم منطقه‌ای خلیج فارس از یک سو و تصورات آمریکا و کشورهای منطقه از تهدیدات ایران از سوی دیگر لزوم ساماندهی الگوهای رفتاری در منطقه و تدارک سیستم و سازوکارهای تازه را در دستور کار آنها قرار داد و مهمترین سازوکار نیز بهره‌گیری از سیستم‌های کنترل غیررسمی منطقه‌ای و آهم بهره‌گیری از عراق در برابر ایران بود (پیرامون در برابر پیرامون).

نمودار ۶ بیانگر ساختار سیستم بین‌المللی و منطقه‌ای و شکل‌گیری سیستم کنترل با محوریت آمریکا و عراق در برابر

نمودار ۶- ساختار نظام بین‌المللی و شکل‌گیری سیستم کنترل با محوریت آمریکا و عراق در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سیستم تابع خلیج فارس



بنابراین زمینه مشترکی برای شکل‌گیری ائتلاف‌ها با دیگر واحدهای پیرامونی (عراق) در برابر ایران پدید می‌آید و به علت وجود منافع مشترک و خواست بخش ضعیف مرکزی و منافع مشترک سیستم مداخله‌گر یا عراق، عملاً زمینه برخورد قدرت مداخله‌گر با ایران فراهم می‌شود. بدین‌سان سیستم کنترل منطقه‌ای با محوریت آمریکا و عراق در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سیستم تابع خلیج فارس شکل می‌گیرد.

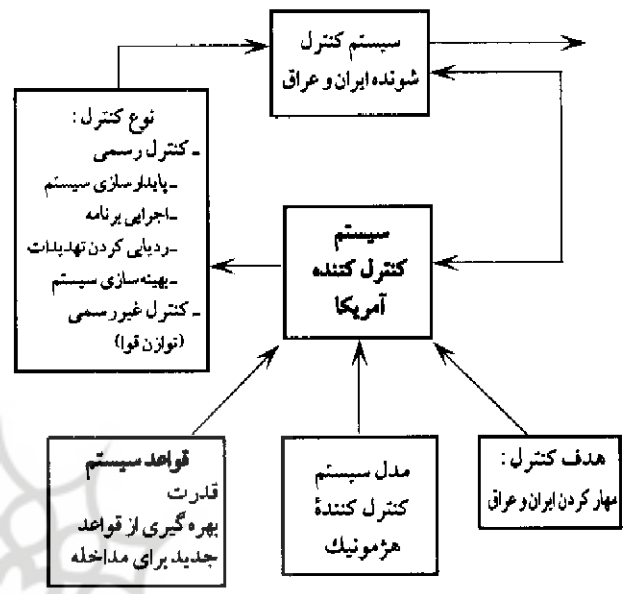
اما با فروپاشی شوروی و تحول ساختاری نظام بین‌الملل و در نتیجه شکل‌گیری ساختار هژمونیک (البته از نوع ارشادی پس از ۱۹۸۹ و پیش از یازدهم سپتامبر) زمینه برای پیوند بیشتر بین هژمون و سیستم منطقه‌ای و نظم آن فراهم گردید و حمله عراق به کویت عملاً فرصت نمایان شدن ساختار تازه به رهبری آمریکا را ایجاد کرد.

۲-۳-۲-۶- ساخت هژمونیک و شکل‌گیری سیستم‌های تازه کنترل در سیستم تابع خلیج فارس
با پدیدار شدن ساختار تازه نظام بین‌الملل و شکل‌گیری ساختار

ایران پس از انقلاب اسلامی در سیستم تابع خلیج فارس است. این سیستم متشکل از سه گروه عمده از واحدها یعنی مرکز، پیرامون و مداخله‌گر و خود پدید آورنده سه محیط مجزا است. در این میان بخش مرکزی (محیط ۲) به علت ضعف در برابر پیرامون (محیط ۱)، در معرض انواع نفوذهای محیطی آن قرار دارد و بدین سبب زمینه‌های اثرگذاری محیطی بر این بخش فراهم است. حال این موضوع مطرح می‌شود که در سیستم تابع خلیج فارس ساختار اجتماعی بازیگران به گونه‌ای است که سبب انتقال این نفوذهای می‌گردد. در این ساختارها، گروه‌های همانندی وجود دارند که در مواقع بروز تغییرات محیطی، موجب انتقال نفوذهای درون سیستم خواهند شد. سیستم بخش مرکزی نیز توان پاسخگویی به جریانات را به صورتی که شرایط قطع پیوند را فراهم سازد ندارد. بدین ترتیب بخش مرکزی در برابر حوادث محیطی قرار می‌گیرد و به علت نوع اهداف بازیگران منطقه‌ای، امکان سازش اندک است و در نتیجه امکان زیادی برای بروز رفتارهای متعارض وجود دارد.

هژمونیک، آمریکا سیستم‌های جدید کنترل را برای ساماندهی الگوهای رفتاری در خلیج فارس طراحی کرد که بطور کلی ساخت آن را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

نمودار ۷- ساخت تارۀ سیستم کنترل بعنوان سامان بخش الگوهای رفتاری در دورۀ ثبات هژمونیک



پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ایالات متحده سیاست موازنۀ ایران و عراق را در برابر یکدیگر بعنوان یکی از ابزارهای حفظ نظم منطقه‌ای و نگهداشت دولت‌های عرب حاشیۀ جنوبی خلیج فارس به کار گرفت. اما با تحول ساختار نظام بین‌المللی و حملۀ عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس این سیاست پایان یافت. ابتدا يك، شکست این سیاست و نارسا بودن اتکا به یکی از این قدرت‌ها به منظور مهار کردن دیگری را نشان داد. وی معتقد بود که با گرفتار آمدن عراق در چنگال مجازات‌های سازمان ملل متحد و تضعیف ایران بر اثر جنگ هشت ساله و برتری آمریکا در خلیج فارس می‌بایست به تضعیف و مهار کردن هر دو کشور ایران و عراق اقدام کرد. ۲۱ وجود ساختار هژمونیک نیز زمینه را برای چنین اقدامی فراهم ساخته بود.

هدف اصلی آمریکا از سیاست مهار دوجانبه نیز بهینه‌سازی و پایدارسازی سیستم تابع منطقه‌ای خلیج فارس و دستیابی به اهدافی است که تأمین کننده منافع ملی آن کشور است. ایندایک در فرمول اصلی خود، اهداف عمده سیاست مهار دوجانبه را ایجاد تغییر در پنج حوزه رفتاری ایران معرفی می‌کند:

- ۱- پشتیبانی از تروریسم بین‌المللی؛
- ۲- پشتیبانی از حماس و تلاش برای به بن‌بست کشاندن

گفتگوهای صلح اعراب و اسرائیل؛

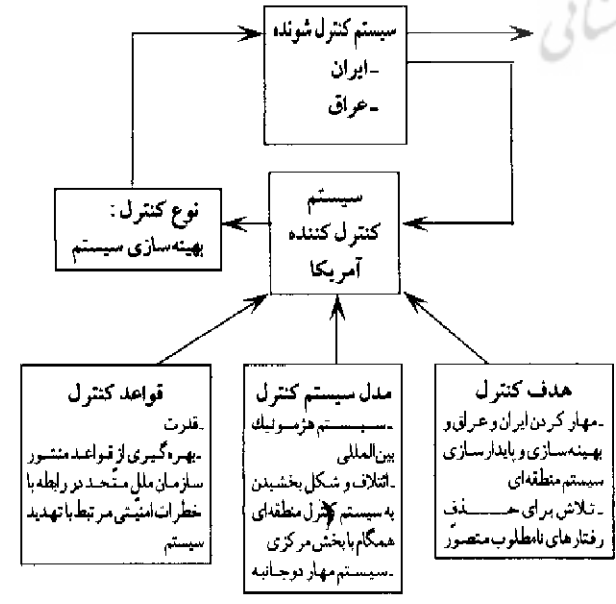
- ۳- پشتیبانی از جنبش‌های اسلامی در سودان و جاهای دیگر؛
- ۴- دستیابی به سلاح‌های متعارف که با بهره‌گیری از آنها بتواند بر خلیج فارس چیرگی یابد؛
- ۵- دستیابی به سلاح‌های ویژه کشتار جمعی.

ایندایک بر این باور بود که آمریکا باید قدرت‌های اروپایی - و نیز چین، ژاپن، روسیه - را متقاعد سازد که درخواست ایران برای دستیابی به سلاح‌های متعارف را که ممکن است باعث تهدیدهای منطقه‌ای شود، نپذیرند. واشتگتن، در تداوم این سیاست، مخالف دادن وام از طرف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به ایران بوده و علاوه خواهان اعمال فشار متحدان خود بر ایران به گونه‌ای است که تواند روابط تجاری عادی با دنیای خارج برقرار کند. ۲۲

در چارچوب سیاست مهار دوجانبه، هدف ایالات متحده ظاهراً بازداشتن ایران و عراق از تهاجم به همسایگان است. این موضوع لزوماً حضور نظامی آمریکا را در منطقه و سیستم تابع خلیج فارس به‌دنبال خواهد داشت. بازدارندگی اصل اساسی این سیاست را شکل خواهد داد که حضور نظامی در این سیستم، ایران و عراق را از دستیابی به امتیازات نظامی محروم خواهد ساخت. علاوه بر آن بازدارندگی و مهار دوجانبه به منزله انزوای ایران نیست. گفتگو با ایران نیز می‌تواند همگام با بازدارندگی وجود داشته باشد. بعبارت دیگر از دیدگاه آمریکا تنش‌زدایی می‌تواند به‌عنوان بخشی از سیاست مهار دوجانبه مطرح شود. ۲۳

بطور کلی ساختار سیستم کنترل و ساماندهی الگوهای رفتاری را بر اساس سیاست مهار دوجانبه می‌توان به گونه‌زیر نشان داد.

نمودار ۸- سیستم کنترل الگوهای رفتاری در خلیج فارس بر اساس سیاست مهار دوجانبه



هژمونیک نظام تازه بین الملل بر سیستم تابع خلیج فارس به شمار می آید.

بدین سان، در حال حاضر در خصوص مدیریت نظم منطقه‌ای در خلیج فارس دو پارامتر به صورت پایدار وجود دارد. نخستین پارامتر مربوط به ناکارایی ذاتی سیستم در حوزه اقتصادی و ساختار قدرت است و دومین پارامتر نیز ارتباط و پیوند استوار میان ساختار سیستم و نظم منطقه‌ای آن است. این پیوند ناگسستنی است زیرا خلیج فارس منطقه‌ای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک در محاسبات و سیاستهای منطقه‌ای هژمون محسوب می‌شود و هژمون همه تلاش خود را برای مدیریت امور منطقه‌ای خلیج فارس به کار خواهد بست و با توجه به وجود این دو متغیر، واحدهای منطقه‌ای که موضع تقابلی با هژمون دارند سخت زیر فشار قرار خواهند گرفت. حال این پرسش مطرح می‌شود که در مدیریت منطقه‌ای نظم در خلیج فارس چه باید کرد؟

اصولاً پیوند استوار میان ساختار هژمونیک نظام بین الملل و سیستم تابع خلیج فارس بویژه در دوره ساخت دستوری سیستم، نوعی سیستم مذکور را در وضعی بحرانی قرار داده است. بنابراین نخستین ضرورت، مدیریت بحران و تحقق نوعی ثبات منطقه‌ای است و پس از ایجاد نوعی ثبات است که می‌توان به اهداف منطقه‌ای در قالب همگرایی‌ها و گسترش ارتباطات پرداخت.

در این راستا، نخستین گام تعیین منافع و قاطعیت در پی‌گیری منافع (با توجه به بازی از نوع حاصل جمع مثبت) بویژه در برابر قدرت هژمون و در پیش گرفتن سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی با بخش مرکزی سیستم تابع خلیج فارس به منظور کاهش انشقاق ساختاری سیستم است. اصولاً ذره‌ای بودن واحدهای موجود در بخش مرکزی، احساس ناامنی از ناحیه همسایگان پیرامونی را در پی داشته است و این احساس ناامنی زمینه را برای حضور نیروی مداخله‌گر و سیستم تأمین آن فراهم می‌کند و این وضع، انشقاق ساختاری را به دنبال خواهد داشت، بنابراین اعتمادسازی از سوی همسایگان قدرتمند می‌تواند سبب ساز کاهش شدت گریز بخش مرکزی از پیرامون شود. اما نکته‌ای که در اینجا مهم است، اعتمادسازی در شرایط بی‌ثباتی است. در این شرایط، اعتمادسازی باید از انگیزه‌ها و نیات سیاسی آغاز و با نوعی هماهنگ‌سازی ارزشهای مورد نظر نخبگان همراه شود. اقدام بعدی در اعتمادسازی، آغازیدن فعالیت مشترک در حوزه‌های اقتصادی و مادی است. سرمایه‌گذارهای مشترک در برخی از حوزه‌ها مانند پتروشیمی و صنایع نفت می‌تواند مهم تلقی شود. سرانجام گسترش شبکه‌های ارتباطی میان سیستم تابع خلیج فارس و دیگر سیستم‌های تابع مانند آسیای مرکزی و قفقاز، یا جنوب شرقی آسیا یا اروپا می‌تواند به اعتمادسازی در منطقه کمک کند

اما با شکل‌گیری سیستم هژمونیک از نوع دستوری پس از یازدهم سپتامبر، عملاً سیاست مهار دو جانبه وارد مرحله جدید خود و آن هم به صورت حضور مستقیم نظامی و حمله به کشورهای مخالف و متخاصم با آمریکا یعنی ایران و عراق شد. در این میان به علت تفاوت موقعیت‌های دو کشور ممکن است از استراتژیهای نظامی متفاوتی بهره گرفته شود. در عراق، زمینه برای حمله نظامی گسترده و تغییر رژیم سیاسی آن از راه نظامی وجود دارد اما در ایران به دلایل مختلف کاربرد چنین استراتژی بسیار دشوار است و به همین سبب ممکن است استراتژی عملیات محدود بر ضد مواضع خاص مورد استفاده قرار گیرد.

گذشته از آن به علت تمایل قدرت هژمون به سیستم‌های کنترل و سامان‌بخش مذکور و ناتوانی آن از ایجاد انسجام در کل سیستم تابع خلیج فارس، خواست قدرت هژمون معطوف به ایجاد رژیم جامع امنیتی منطقه‌ای نیست و بدین ترتیب مهمترین متغیر در شکل‌گیری رژیم منطقه‌ای بویژه در حوزه امنیت، در سیستم مذکور وجود نخواهد داشت و نتیجه اینکه در این دوره از حیات سیستم هژمونیک عملاً چنین سیستمی اجازه شکل‌گیری نخواهد یافت و حضور نظامی آمریکا در منطقه بعنوان مهمترین استراتژی آمریکا در ساماندهی الگوهای رفتاری سیستم تابع خلیج فارس به شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر گویای این واقعیت است که از دیدگاه‌ها و برداشت‌های مختلف و با توجه به حضور پارامترهای ضروری در شکل‌گیری سیستم تابع، در گستره خلیج فارس سیستم تابع متمایزی شکل گرفته است. از سوی دیگر، این سیستم به علت ناکارایی‌های درون سیستمی و اهمیت ذاتی آن در چرخه قدرت و اقتصاد جهانی، سخت در برابر سیستم مسلط رسوخ‌پذیر شده و به عبارتی نظم آن شدیداً به نظم سیستم مسلط پیوند خورده است. بنابراین ساختار نظام بین‌الملل بعنوان زیربنای نظم مسلط و جهانی، عاملی بسیار مهم و اثرگذار در پدیده نظم در سیستم تابع خلیج فارس به شمار می‌آید. بر این اساس با تحول ساختار نظام بین‌الملل از ۱۹۸۹ و شکل‌گیری سیستم هژمونیک ارشادی و پس از آن با رخداد یازدهم سپتامبر، نظم منطقه خلیج فارس نیز سخت متحول گردید و چارچوب کارکردی یعنی ساخت سیستم، الگوهای رفتاری و ساماندهی آنها بعنوان متغیرهای تشکیل‌دهنده نظم، دگرگون شد. انشقاق‌های ساختاری و ساختاری، ناکارا شدن فرایندهای سیستمی خلیج فارس و شکل‌گیری و گسترش الگوهای رفتاری متعارض و تحول در بخش ساماندهی از جمله شکل‌گیری سیستم‌های تازه کنترل، مهمترین آثار ساختار

چرا که پدیدآورنده منافع مشترک خواهد بود و گذشته از آن خلیج فارس را از حالت تک کارکردی یعنی تولید صرف نفت بیرون می آورد و نقشی ارتباطی به آن می بخشد و در نتیجه شمار بیشتری از بازیگران در امور منطقه ذی نفع خواهند شد و از شدت اثرگذاری هژمون کاسته می شود.

اما يك نکته دیگر باید مورد توجه قرار گیرد و آن این است که در دوران هژمونی، آنهم از نوع دستوری، هژمون هم از قدرت برتر و هم اقتدار کافی برای سلطه بر نظام جهانی برخوردار است و این امر راه را بر هرگونه چالشگری نظامی و ایدئولوژیک از سوی کشورهای مرکزی و پیرامونی در برابر نظم هژمونیک خواهد بست و کشورهای مرکزی نیز که قدرت کمتری نسبت به هژمون دارند، چندان تمایلی به مبارزه با هژمون نخواهند داشت و به سخن دیگر، در مسائل حساس در کنار هژمون قرار می گیرند. بنابراین در این وضع همه تلاش باید معطوف به اعتمادسازی منطقه‌ای باشد تا از این راه فرصت‌هایی احتمالی که ممکن است مورد استفاده هژمون قرار گیرد کاهش یابد و دوم اینکه از راه اعمال نقش ارتباطی توسط چند سیستم تابع، بر بازیگران ذی نفع افزود و بنابراین از اقدام مستقیم هژمون کاست و آن را ناگزیر از چانه‌زنی در امور منطقه کرد.

فهرست پی‌نویس‌ها

۶. رجوع شود به:
 - Louis. J. Cantori and L. Spiegel: **The International Politics of Regions: A Comparative Approach**, (Englewood, Prentice Hall, (1974), pp. 96-101.
 - ۷. در مورد ذخایر حوزه خلیج فارس رجوع شود به:
 - URL: <http://www.eia.doe.gov/cubs/pguf.html>.
 - ۸. همان، صص ۶۰-۵۰.
 - ۹. در مورد برخی از ویژگی‌های کشورهای منطقه رجوع شود به:
 - Shireen. T. Hunter: **Iran and The World**, (India, India University Press 1990).
 - John L. Espoito (ed): **The Iranian Revolution: Its Impact**, (Florida, International University Press. 1990)
 - Helen Chapin Metz: **Iraq: A Country Study**, (U.S.A. Department of Army, 1990).
 - David E. Long and Bernard Riched: **The Government and Politics of Middle East and North Africa**, (New York, Westview Press, 1986).
 - همایون الهی، خلیج فارس و مسائل آن (تهران، نشر قومس ۱۳۶۸)، صص ۲۸۱-۱۲۳.
 - بیژن اسدی، خلیج فارس و مسائل آن (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱)، فصل پنجم.
 - ۱۰. الهی، پیشین، صص ۱۰۶-۱۰۲.
 - ۱۱. رجوع شود به:
 - فرهاد قاسمی: «تأثیرات ساختار هژمونیک سیستم بین‌الملل بر امنیت ملی ایران»، فصلنامه امنیت ملی، سال اول، شماره ۳ (بهار ۱۳۷۹)، صص ۱۰۶-۱۰۲.
 - ۱۲. رجوع شود به:
 - قاسمی، «نگرش سبیرتیک به مطالعات منطقه‌ای در روابط بین‌الملل».
 - ۱۳. در مورد آگاهی از این دو دیدگاه به آثار زیر مراجعه شود:
 - Baldwin (ed): **Neorealism and Neoliberalism**, (New York, Columbia University Press, 1993).
 - Robert Keohane: **After Hegemony: Cooperation and Discord in The World Political Economy**, (Princeton, Princeton University Press. 1984).
 - ۱۴. رجوع شود به:
 - فرهاد قاسمی: «ناکارایی سیستم کنترل نظم و تعارضات منطقه‌ای در خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰، صص ۷۱-۶۴.
 - ۱۵. رجوع شود به:
 - Kenneth Waltz: **Theory of International Politics**, Massachusetts, Addison Wesley, 1979) ch: 5.
 - ۱۶. در مورد داده‌ها و آمار رجوع شود به:
 - William. C. Wohlforth: "The Stability of Unipolar World", **International Security**, Vol 24, No1, (Summer 1999) pp. 12-17.

۱. رجوع شود به:
 - Hedly Bull: **The Anarchical Society: A study of Order in World Politics**, 2ed, (London, Macmillan, 1995), pp. 3-21.
 - ۲. رجوع شود به:
 - فرهاد قاسمی: «نگرش سبیرتیک به مطالعات منطقه‌ای در روابط بین‌الملل»، مجله امنیت ملی، سال اول، شماره دوم، (زمستان ۱۹۷۸) صص ۶۵-۳۵.
 - ۳. رجوع شود به:
 - J.H. Paterson: "German Geopolitic Reassessd", **Political Quarterly**, No1, (1987) pp.107-144.
 - Saul B. Cohen: **Geography and Politics in World Divided**, (Oxford, Oxford University Press, 1973).
 - ۴. رجوع شود به:
 - Immanuel Wallerstein: **The Capitalist World Economy: Essay on World System**, (Montreal, Black Rose Books, 1975).
 - Immanuel Wallerstein: **The Modern World System**, (New York, Academic press, 1980).
 - ۵. رجوع شود به:
 - Karl. W. Deutch: "Security Community", in James Rosenau (ed): **International Politics and Foreign Policy**, (New York, Free Press, 1969) pp. 98-104.

20. L. Carl Brown: "The Middle East after The Cold War and The Gulf War: Change of More of The same", in George Down (ed): **Collective Security after The Cold War**, (Ann Arbor: University of Michigan Press 1994) p.215.
21. Martin Indyk: "The Clinton Administration's Approach to The Middle East, Keynot Address to the Soref Symposium on "Challenges to US Interests in the Middle East; Obstacles". Institute for Near East Policy, Washington DC. (19-18 May 1993) p.4.
22. Gary Sick: "Rethinking Dual Containment", **Survival**, Vol 40, No1. (Spring 1998) p:8.
23. Patrick Clawson: "The Continuing Logic of Dual Containment", **Survival**, Vol 40, (Spring 1998) pp. 35-40.

۱۷- رجوع شود به:

- پیروز مجتهدزاده: کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ترجمه ملک محمدی، (تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه: ۱۳۷۲).

- اصغر جعفری ولدانی: بررسی اختلافات مرزی ایران و عراق، (تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه. ۱۳۷۰)

18. Mirza Islam Beg: "Energy Security Paradigm for Persian Gulf Region in 21st Century", [http:// www. Defence Journal com / 2000/ Fed/ energy. Htm](http://www.DefenceJournal.com/2000/Fed/energy.Htm).

۱۹. بستن قراردادهای دوجانبه با کشورهای واقع در بخش مرکزی یا کمک به شکل گرفتن شورای همکاری خلیج فارس. دفاع از کویت در برابر عراق و... از آن جمله است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی